

نسبت حقوق شهروندی و حقوق بشر*

علی محمد فلاح زاده**

چکیده:

گفتمان‌های شهروندی و حقوق بشر گرچه پیوندهای زیادی دارند، سرچشمه هر یک متفاوت است. شهروندی لزوماً سیستمی هنجاری انگاشته نمی‌شود. زیرا، پیوندهای وثیقی با ارزش‌ها و تحولات تاریخی و اجتماعی دارد. وانگهی، ارزش‌های حقوق بشر داعیه جهان‌شمولی دارند، ولی رکن پایه‌ای شهروندی، «تابعیت» است. همچنین، رابطه دو سویه حق و تکلیف‌مدارانه که وضعیت شهروندی را ایجاد می‌کند، در روابطی که حقوق بشر ایجادکننده آن است، ماهیتی یک سویه و مطالباتی دارد.

واژگان کلیدی:

شهروندی، حقوق بشر، رابطه حق - تکلیف‌مدارانه، ارزش‌های اخلاقی و هنجاری.

** این مقاله در اداره مطالعات و پژوهش ستاد حقوق بشر قوه قضائیه تدوین شده است.

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

نویسندگان حقوقی و سیاسی مشحون از واژه‌هایی است که معناها و ارزش‌های متعددی را به خواننده منتقل می‌نمایند. به‌کارگیری این واژه‌ها در زمینه‌های متفاوت می‌تواند شکل یا حتی ماهیت آنها را دچار دگرگونی یا کژتابی نماید. از همین رو، بررسی و تفسیر تاریخی آنها هم خواننده را نسبت به ماهیت اصلی آن آگاه می‌سازد و هم اینکه حدود آن را از سایر مفاهیم مشابه و نزدیک که حتی ممکن است واجد هم‌پوشانی نیز باشند، آشکار می‌نماید. علاوه بر آن، تفسیر تاریخی این مفاهیم، ترسیم تمایزهای روشن بین مفاهیمی که به اشتباه یکسان انگاشته می‌شوند یا در جایگاه اصلی خود به کار نمی‌روند، مستلزم درکی روشن و عمیق از فلسفه حق یا ارزش و مکتبی است که آن را تولید یا بازتولید نموده است.

حقوق بشر و حقوق شهروندی واژه‌هایی نام‌آشنا در گفتمان سیاسی و حقوقی (عمومی و بشر) محسوب می‌شوند که فرهمندی و شوکت آنها به حدی رسیده که عرصه نظری را پشت سر گذاشته و در مسیر حوزه‌های عمل و سیاست نیز تابلویی تمام‌نما برای مشروعیت بخشی اعمال حاکمیت بر شهروندان انگاشته می‌شوند.

شاید بتوان گفت که در سطح نظری و دانشگاهی، تمایز و تفکیک بین این دو مفهوم روشن‌تر و پویندگان این طریق در به‌کارگیری آنها محتاط‌تر اند؛ اما به طور قطع در عرصه الزامات عملی و گفتمان سیاسی جامعه، نه تنها چنین تمایزی به چشم نمی‌خورد، بلکه گاهی مفاهیم ارزش‌ها از جایگاه اصلی خود کاملاً منحرف شده و معانی متفاوت با محتوای اصیل آن پیدا می‌کنند. از همین رو، در این مقاله، هر چند به صورت کوتاه و اجمالی سعی خواهد شد که با تبیین مفهوم و تفسیر تاریخی این دو نوع حق ترسیمی روشن و ساده در مورد نسبت آن دو به دست آید، به طور قطع روشن شدن این نسبت به تمام پژوهندگان علمی از جمله حقوق دانان

کمک خواهد کرد تا هر یک از این مفاهیم را در جایگاه اصلی خود به کار گیرند و دچار اشتباهاتی از این نوع نگردند.

الف. تفسیر تاریخی شهروندی و حقوق بشر

مفهوم شهروندی همراه با دموکراسی در دولت - شهرهای یونانی پدید آمده و در معنای باستانی خود بر مفهوم برابری حقوق و وظایف در برابر قانون و مشارکت سیاسی فعال دلالت داشته است [۷: ۹۵۰]. شهروند بودن یعنی توانایی حکومت کردن و حکومت شدن که البته این امر برای افراد آزاد امکان پذیر بوده است. از نظر افلاطون نظم و صلح و از نظر ارسطو تضمین بقای خود عامل ایجاد دولت - ملت بوده است و شهروندی به طور ضمنی متضمن صفت جنگجویی^۱ بود [۱۰۴ - ۱۰۱: ۶].

از دیدگاه ارسطو، شهروندان گروهی اند که برای ایجاد نظم در برابر اغتشاشات و به منظور وضع قوانین برای حصول «خیر مشترک»^۲ با یکدیگر همکاری می کنند. [۱۰۶: ۶]. او تعلق یافتن به این جامعه را از طریق خون (روابط خویشاوندی) امکان پذیر می داند. همچنین، وی معتقد است که اعمال شهروندی اهمیت بیش تری دارد و آن را رکن محوری انسان دانسته و کسی را که در اداره امور جامعه هیچ مشارکتی ندارد، خدا یا حیوان می داند [۴: ۲۹]. به باور ارسطو، که انسان واقعی باید شهروندی فعال در اداره جامعه باشد. در این گونه جامعه ها، شهروندان از آغاز تولد ارزش های شهروندی را که بر ارزش های باستانی متکی بوده و منشأ الهی داشتند، می پذیرفتند؛ به طوری که، دولت - شهر قبل از فرد و لازمه او بود. این نظر حاصل ارتباط نزدیک میان سرنوشت فرد و جامعه بود؛

1. warrior-citizen

2. common weal

یعنی، شهروندی خدمت به جامعه تلقی می‌شد (فضیلت مدنی)^۳.

در روی‌کرد مزبور، شهروند کسی است که شایستگی مشارکت و قدرت قانون‌گذاری یا قضاوت را دارد [۲: ۲۱]. در دوران روم باستان، شهروندی به افراد و گروه‌هایی اعطا می‌شد که به روم خدمت می‌کردند؛ یعنی، نیروهای امدادی یا قبایلی که در دفاع از مرزهای امپراتوری مفید تلقی می‌شدند.

این نخستین تجربه شهروندی مدنی و خصوصی بود و حقوق و تکالیف جنبه قانونی داشت و معنایی نزدیک به مشارکت سیاسی امروز. اما به تدریج به ابزاری برای مشروعیت تبدیل شده و از اخلاق شهروندی جدا شد و فقط وسیله‌ای برای کاهش ناآرامی‌ها و هزینه نظامی و گرفتن آسان مالیات گردید [۴: ۳۱].

شهروندی رومی شهروندی فعال با اعمال قدرت سیاسی نبود و فقط پاره‌ای حق و تکلیف طبق قانون داشت؛ با وجود این، فراگیر بود و نوعی الیگارشی نظامی و اقتصادی در آن به وجود آمد که مانع دمکراتیک بودن آن می‌شد و منحصر به بهره‌مندی از دادرسی عادلانه بود [۴: ۳۲].

در قرون وسطی نیز، مدل رومی شهروندی رازنده نگاه داشتند. حاکمیت نظام فئودالیت و شهروندی غیرهمگانی و سلسله‌مراتبی و طبق مالکیت کاملاً هویدا بود؛ ولی با توسعه لیبرالیسم، شهروندی منطق مساوات‌گرایانه به خود گرفت. در آن زمان (سده هفدهم)، ویژگی دولت‌ها پادشاهی مطلقه بود که همه چیز در دولت دارایی شخص شاه محسوب می‌شد [۶: ۱۱۵].

با پیدایش دولت-ملت‌ها بعد از قرارداد وستفالی (۱۶۴۸م) و کنگره وین (۱۸۱۵م)، نظام موازنه‌قوا نیز شکل گرفت و شهروندی اهمیت خاصی یافت. در این میان، لیبرالیسم سهم عمده‌ای در پیدایش مفهوم شهروندی همگانی داشت. در سده نوزدهم، مفهوم شهروندی مجموعه‌ای از حقوق و وظایف بود که رابطه

۳. Civic virtue یا همان فضیلت مدنی منشاء آزادی و افتخار بود.

میان دولت‌های ملی و یکایک شهروندان را معین می‌ساخت. در واقع، باید گفت که در سده هجدهم حقوق مدنی و در سده نوزدهم حقوق سیاسی شهروندی را توسعه بخشیدند و در سده بیستم نیز حقوق اجتماعی و اقتصادی شکل گرفت و مردم به مقدار زیادی به منابع عمومی دست یافتند.^۴

انقلاب فرانسه تأثیرهای مهمی در این مفهوم داشته است. جنبش‌های حقوق مدنی، ضد تبعیض و به دست آوردن حق رأی نیز در توسعه مفهوم شهروندی و حقوق مربوط بدان نقش داشته اند.

انقلاب فرانسه دولت-ملت را با شهروندی ترکیب کرد [۶:۲۶] و حقوق بین‌الملل آن را معادل ملیت به کار برد؛ یعنی، عضویت در یک دولت.

اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در ماده ۱۵ خود حق افراد را نسبت به تابعیت به رسمیت شناخته است.^۵ در واقع، این شناسایی به منظور بهره‌مندی افراد از حقوق شهروندی و برخاسته از این روی‌کرد است که شهروندی با تابعیت پیوند نزدیک دارد؛ به نحوی که، در دوران معاصر، شهروندی مفهوم برخورداری از حق رأی، تصدی سمت‌های سیاسی، بهره‌مندی از برابری در مقابل قانون، استحقاق بهره‌مندی از مزایا و خدمات مختلف حکومتی را به خود گرفته است که تعهداتی همچون پیروی از قانون، پرداخت مالیات و دفاع از کشور را به دنبال دارد.

آنچه گفته شد، تفسیری تاریخی از مفهوم شهروندی در گفتمان سیاسی و حقوقی بود. با وجود این، باعث شگفتی است که اعلام کنیم حقوق بشر فاقد تاریخ است؛ دست کم، حقوق بشر از هیچ تاریخی که وجه مشترک همه انسان‌ها باشد یا تاریخی خاص قسمتی از نوع بشر که بیانگر یک حرکت تکاملی، خطی و قابل

۴. تشکیل دولت‌های رفاه (Welfare state) پس از جنگ جهانی دوم تلاشی بود در جهت تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان در عین این که دولت‌ها به سنت لیبرالی نیز وفادار ماندند.

۵. ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر: ۱- هر کس حق دارد دارای تابعیت باشد. ۲- احدی را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

فهم باشد، سرچشمه نمی‌گیرد. در هر حال، نه تاریخ پیدایش مطالبات حقوقی معلوم است و نه این تاریخ قابل شناخت است. البته، می‌توان حدس زد که این پدیده با نخستین تأملات سیاسی‌ای پدیدار گشته باشد که – هر چند مختصر – به مشکلات رابطه قدرت و شخص توجه داشته‌اند.

قدیمی‌ترین نشانه‌ها بیانگر پاره‌ای ادعاهای کم فروغ است، نه گرایش‌های فراگیر در مورد یک سلسله مطالبات مورد تأمل و حساب شده. مشغله ذهنی حمورابی – بنیان‌گذار بابل – بیش‌تر این بود که عدالت را وسیله جلوگیری از اجحاف قوی علیه ضعیف قرار دهد یا اعلامیه کنفوسیوسی مانگ تسو^۶ در سیصد سال قبل از میلاد مسیح بر این تأکید داشت که فرد اهمیت ابدی دارد و شخص حاکم چندان مهم نیست. [۲۸: ۳]. بعد از گذشت سده‌ها، به عصر مسیحیت می‌رسیم که با اعتراض‌هایی که انجام شد، مطالبه و ادعا شکل و وسعت یافت؛ اما این مطالبات نیز نتوانست آثار و قواعد ویژه‌ای به بار آورد.

پیدایش ادعاها (حقوق بشر)^۷ به دو نوبت متوالی مربوط می‌شود که به ترتیب از پیدایش مسیحیت تا اصلاح مذهبی و از اصلاح تا انقلاب فرانسه را در بر می‌گیرد.

6. Mang-Tseu

۷. هوفلد در تحلیل خود از مفهوم حق آن را در چهار قلمرو مختلف حقوقی مورد استفاده قرار می‌دهد: ادعا، آزادی، قدرت (اختیار) و مصونیت – (حق – ادعا Claim- Right – حق – آزادی و یا حق امتیاز Liberty/privilege-Rights – حق – قدرت power- Rights – حق – مصونیت Immunity- Rights).

See: waldrony. (1995), Introddution, theories of Rights, Oxford university press, p.8.

Hofeld w, Fundamental legal conception as Applied in judicial Reasoning (1917), 26Yale law Journal.

نک: قاری سید فاطمی، سید محمد؛ حقوق بشر در جهان معاصر؛ انتشارات دانشگاه شهید بهشتی،

مکتب حقوق طبیعی که فرزند اصلاحات به شمار می‌رود، می‌خواست شخص و امتیازات طبیعی وی را در برابر قدرت استوار کند و نوع جدیدی از رابطه شخص - قدرت را پیشنهاد می‌کند.

پس از هجده سده پختگی و بلوغ، نظریهٔ مطالبهٔ حقوق در سال ۱۷۸۹ به پایان خود رسید. پس از آن، جزاز سرگیری، تکرار، جهت‌گیری به سوی هدف‌های متنوع و بازسازی شده و به‌کارگیری فزایندهٔ همین نظریه چیزی صورت نگرفت [۳: ۳۵]. مطالعه و تفسیر تاریخی دو مفهوم شهروندی و حقوق بشر نشان می‌دهد که بستر تاریخی شکل‌گیری مفهوم شهروندی بر جامعهٔ سیاسی و طرح‌ریزی سامانه‌ای همگن از حقوق و تکالیف مبتنی است، در حالی که حقوق بشر محصول مبارزات و مطالباتی است که جنبه حقوق فردی آن نمایان در مقابل نهاد قدرتمند دولت سر بر آورده است.

ب. مفهوم شهروندی

شهروندی را می‌توان رابطه‌ای بین فرد و دولت دانست که در آن طرف‌های مزبور به وسیلهٔ حقوق و تکالیف متقابل به هم وابسته می‌گردند. شهروندان از این بابت که به دلیل برخورداری از حقوق بنیادین عضویت تمام‌عیاری در اجتماع سیاسی یا دولت خود دارند متمایز از بیگانگان اند [۱۰: ۱۷۲].

بسته به اینکه اساس و مبنای شهروندی فردگرایی باشد یا جمع‌گرایی، نگرش ناشی از آن هم تفاوت خواهد کرد. نگرش نخست که با لیبرالیسم ارتباط دارد، طرفدار اصل «حقوق شهروندی» است و بر استحقاق شخصی و موقعیت فرد به عنوان یک کنشگر خودمختار تأکید ویژه‌ای می‌ورزد. از جمع‌گرایی دو تعبیر سوسیالیستی و محافظه‌کارانه صورت گرفته است، اما هر دو آنها با برجسته کردن اهمیت احساس مسئولیت نسبت به شهر، طرفدار اصل

«تکالیف شهروندی» اند. چنین نظریه‌هایی بر آن اند که دولت را به عنوان یک عامل اخلاقی نشان داده و بر نیاز به اجتماع و نقش حیات اجتماعی تأکید کنند. [۱۰: ۱۷۳]. راست‌گرایان به تأیید دیدگاه محدودی در مورد شهروندی گرایش دارند که تنها بر حقوق مدنی و سیاسی یعنی حقوقی که در چهارچوب جامعه مدنی^۸ و حقوق مربوط به مشارکت قابل اعمال است، تأکید می‌نماید. در مقابل، چپ‌گرایان تمایل به تأیید «شهروندی اجتماعی»^۹ دارند. بر پایه این ایده، شهروندان مستحق برخورداری از یک حداقل اجتماعی اند که از دیدگاه حقوق اجتماعی و رفاهی بیان شده است.

از جمله مدافعان ایده شهروندی می‌توان به اختیارگرایان اشاره کرد آنان این اعتقاد را که افراد دارای هویت و مسئولیت‌های اجتماعی گسترده اند، رد می‌کنند [۱۰: ۱۷۷]. مطابق این روی‌کرد، ایده بنیادی تحقق شهروندی و نیز فعال نمودن شهروندان حق تعیین سرنوشت از سوی افراد است که یکی از بنیادی‌ترین حق‌های اخلاقی و حقوقی است. حق انتخاب کردن و انتخاب شدن از مصداق‌های بارز حق تعیین سرنوشت است. [۹: ۴۴۴]

مارکسیست‌ها ممکن است شهروندی را بر این مبنای که بر واقعیت قدرت نابرابر طبقاتی سرپوش می‌نهد، مورد انتقاد قرار دهند؛ حال آنکه فمینیست‌ها ممکن است با این استدلال از شهروندی انتقاد کنند که به تعدیات ناشی از مردسالاری توجهی نمی‌کند. با وجود این، پیدایش اجتماع‌گرایی و سوسیال دموکراسی جدید باعث احیاء گرایش به شهروندی به عنوان تلاشی جهت تدارک مجدد یک برنامه کاری در مورد «حقوق و مسئولیت‌ها» و متعادل ساختن فردگرایی بازاری راست جدید گردید. این امر معمولاً درباره ایده

8. civil society

9. social citizenship

شهروندی پویا مطرح می‌شود که بر وظایف اجتماعی و مسؤولیت‌های اخلاقی شهروندان تأکید ویژه‌ای می‌ورزد [۱۷۷: ۱۰].

دیوید هلد شهروندی را چنین تعریف می‌کند: «شهروندی عبارت است از وضعیتی که به افراد به طور برابر حقوق و تکالیف، آزادی، محدودیت، قدرت و مسؤولیت در درون جامعه سیاسی ارزانی می‌دارد» [۲۷: ۱۱].

مطابق این دیدگاه، شهروند کسی است که شایستگی مشارکت در زندگی جامعه سیاسی را دارا است. وضعیت شهروندی در جهان جدید به نوعی نشانه آمیزه‌ای از شایستگی‌ها و حقوق برای مشارکت و دسته‌ای از الزامات و تکالیف است.

برعکس دولت‌های قدیم که افراد رعایای دولت محسوب می‌شدند و وظیفه آنها به طور عمده پیروی از فرمانروا بود، در دولت‌های مدرن افراد به اعتقاد روسو از این حیث که در قدرت حاکمیت سهیم اند، «شهروند» و از این حیث که از قوانین دولت پیروی می‌کنند، «تبعه» محسوب می‌شوند. بر این اساس، شهروندی در واقع بیانگر جنبه فعال انسان و فرد در جامعه است [۲۰۷: ۸].

به بیان دیگر، می‌توان گفت که شهروندی موقعیتی است که شامل مجموعه‌ای از حقوق، وظایف و تعهدات است و بر برابری، عدالت و استقلال دلالت دارد. شهروندی نه یک موقعیت منفعلانه، بلکه یک موقعیت فعالانه است و با سلطه ناسازگار است. همچنین، ایده‌ای است قوی که شرافت فرد را به رسمیت می‌شناسد، اما در همان حال بستر اجتماعی را که فرد در آن عمل می‌کند، تأیید می‌کند. فرد از رهگذر اعمال حقوق و تعهدات، شرایط ضروری شهروندی را بازتولید می‌کند [۱۳: ۴].

در این میان، شهروندی بارکن «تابعیت» پیوند دارد؛ چرا که شهروندی تبعه یک کشور بودن با در نظر گرفتن حقوق و وظایفی که بر عهده دارد، حالت یک تبعه با حقوق

و وظایف، تابعیت، شهرنشینی را گویند که در واقع ایده بنیادی آن نیز حق تعیین سرنوشت و فعال نمودن شهروندان است که از رهگذر مشارکت تحقق می‌یابد. در این میان، شهروندی بارکن «تابعیت» پیوند دارد. زیرا، شهروند تبعه یک کشور محسوب می‌شود، در حالی که حقوق و وظایفی نیز بر عهده دارد. به عبارت دیگر، شهروندی وضعیت یک تبعه دارای حقوق و تکالیف را گویند که ایده بنیادی آن نیز حق تعیین سرنوشت و فعال نمودن شهروندان است که این هدف از رهگذر مشارکت تحقق می‌یابد.

پ. مفهوم حقوق بشر

نیاز به گفتن نیست که در این باره که اشخاص چه حقوق بشری ای دارند، اتفاق نظر اندکی وجود دارد بنا بر این، نمی‌توان حقوق بشر را به طور تمام و کمال یا همه آن را به طور غیر مناقشه خیزی فهرست کرد. با وجود این، از دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد (۱۹۴۸م) که اعلام می‌کند حداقل برخی از حقوقی که دعایی را به منزله حقوق بشر مستند می‌نمایند باید به مثابه «یک میزان مشترک دست‌آورد برای تمام خلق‌ها» تلقی کرد، می‌توان چنین استنباط کرد که این حقوق بشر بیانگر حاجات اساسی بشر اند (به صورت مطالباتی از دیگران و عموماً دولت) [۱:۱۶۹].

این حاجات اساسی (حقوق بشر معاصر) ریشه‌ای عمیق در وجدان اخلاقی بشر دارد. سنت حقوق طبیعی که به بیان‌های گوناگون در فرهنگ‌های مختلف جلوه‌گر شد، به لحاظ تاریخی نقطه آغاز و ریشه اخلاقی حقوق بشر معاصر است. حقوق طبیعی هم در سنت‌ها و گفتمان دینی و هم در چهارچوب عقل مدار غیردینی طرح شده است. حقوق طبیعی بار دیگر در دوره پس از روشنگری، حقوق بشر را به جنگ استبداد آورد و جان و رنگ و بویی تازه به خود گرفت. [۵: ۲۴۹].

شاید بهترین تعریفی که بتوان از حقوق بشر به دست داد، این تعریف باشد که «حقوق بشر حقوقی اند که افراد از جهت انسان بودن خود مستحق بهره‌مندی از آنها هستند؛ این حقوق برداشتی نوین و غیرمذهبی از حقوق طبیعی که خدادادی اند، قلمداد می‌شوند» [۱۰: ۱۵۲]. بدین ترتیب حقوق بشر جهانی، بنیادین و مطلق انگاشته شده‌اند. جهانی بودن آنها بدین معناست که صرف‌نظر از تابعیت، ریشه قومی یا نژادی، مبنای اجتماعی و غیره، به همه انسان‌ها در هر کجا که باشند، تعلق دارند. بنیادین بودن آنها از این جهت است که غیرقابل سلب اند: ممکن است حقوق بشر نادیده گرفته شده یا نقض شوند، اما استحقاق انسان نسبت به بهره‌مندی از این حقوق رانمی‌توان از میان برداشت. مطلق بودن آنها از این حیث است که این حقوق رانمی‌توان مشروط ساخت؛ چراکه به مثابه سنگ زیرینی که لازمه بنا نهادن حیاتی شایسته‌شان انسان است، تلقی می‌شوند.

با وجود اهمیت و اعتباری که آموزه حقوق بشر یافته است، مصون از انتقاد نمانده است. ایرادهای فلسفی متعددی در این باره مطرح شده است. برای نمونه، بر پایه برخی استدلال‌ها، حقوق بشر صرفاً تصریحاتی اخلاقی بوده و فاقد هر گونه توجیه تجربی اند همچنین، به‌دشواری می‌توان به حقوق بشر به دیده اطلاق نگریست. زیرا، حقوقی مانند حق حیات و حق دفاع مشروع اغلب ارزشی هم‌سنگ و برابر نسبت به یکدیگر دارند. بر پایه استدلالی دیگر، این امر همواره محرز نیست که چه هنگام شخص را باید یک «انسان» و در نتیجه مستحق حقوق بشر تلقی کرد^{۱۰} [۱۰: ۱۵۳].

اصولاً باید گفت که در نوشتگان حقوقی و سیاسی معاصر، حقوق بشر گفتمانی حق‌محور است؛ به نحوی که، ماهیت آن را رویکرد مطالباتی شکل می‌دهد. بنابراین، حقوق بشر به‌ویژه حقوق نسل نخست (حقوق مدنی و سیاسی) و حقوق

۱۰. چنین استدلالی در ارتباط با سقط جنین به نحو ویژه‌ای بحث برانگیز می‌باشد.

نسل دوم (حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی) حق افراد و تکلیف دولت محسوب می‌شوند؛ رابطه‌ای یک‌سویه که در یک سو حق و آن سوی دیگر تکلیف نهفته است. زیرا، اساساً زبان گفتمان مزبور ایجاد مصونیت برای آزادی‌های فرد و اقتضانات حداقلی عدالت است.

ت. تعیین نسبت حقوق شهروندی و حقوق بشر

ظاهراً تعیین نسبت حقوق شهروندی و حقوق بشر پس از تبیین و تفسیر تاریخی و ترسیم اجمالی مفهوم و مبنای آنها کاری سخت نخواهد بود.

اگر ایده بنیادی شهروندی را حق تعیین سرنوشت بدانیم، یعنی اینکه حقوق شهروندی در پی تضمین سرنوشت هر شخص در اجتماع خود (زندگی اجتماعی) و تعیین حقوق و منافع برای او به واسطه شهروندی است، آن‌گاه شهروندی و تحقق حقوق مربوط به آن پیوند وثیقی با مشارکت شهروندان برای تعیین سرنوشت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود خواهد داشت.

این مشارکت باید امکان دنبال کردن هدف‌ها را در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی در شرایطی که همه افراد در حقوق و تکالیف برابر باشند، فراهم سازد. طرف‌های حق در سیستم شهروندی عبارت‌اند از اتباع دولت یا شهروندان^{۱۱} و دولت، رابطه‌ای که این دو را به هم مربوط می‌سازد، ماهیتی دوگانه دارد؛ زیرا، دوسویه و حق - تکلیف‌مدار است. در واقع، شهروندی طرح‌ریزی سیستمی است اجتماعی برای تحدید دولت و مدیریت اجتماعی که بیش‌تر جنبه اجتماعی دارد، در این سیستم که رکن اساسی آن عضویت^{۱۲} است، در کنار حقوق به مسؤلیتهای

۱۱. تبعه دولت از آن جهت است که افراد موظف به اطاعت از قوانین مصوب دولت هستند و شهروند نیز از

آن جهت که در حاکمیت ملی شریک می‌باشند.

اجتماعی مانند دفاع از کشور، دادن مالیات و تبعیت از قانون نیز توجه خواهد شد. مسؤلیت اجتماعی شهروند فقط منحصر به دولت نیست بلکه در مقابل شهروندان دیگر هم مسؤلیت دارد. به بیان دیگر، همه افراد در مقابل همه افراد مسؤل اند. ارزش های این سیستم الزاماً هنجاری نیستند، بلکه سرشتی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دارند؛ به طوری که، شهروندی را به تاریخ و تحولات اجتماعی پیوند می‌زند.

از سوی دیگر، حقوق بشر که برخاسته از ارزش های اخلاقی است، سرشتی هنجاری دارد؛ به طوری که، گفتمان حقوق بشرگفتمان های فرعی دیگری در خود جای داده است. بی تردید، می توان ادعا کرد که مفاهیمی مانند حق آزادی، برابری و عدالت آنچنان ریشه گرفته اند که هر یک در جای خود گفتمان پرنفوذی را در عرصه معارف انسانی تشکیل می دهد. رابطه ای که وضع حقوقی را در این گفتمان ایجاد می کند، اکثراً یک سویه است^{۱۳} زیرا طبیعتی مطالباتی دارد و افراد آن را مطالبه می کنند. بنا بر این، حقوق بشر (حقوق نسل نخست و دوم) گفتمانی حق مدارانه محسوب می شوند، نه حق - تکلیف مدار. در این گفتمان، اگر تکلیفی هم وجود دارد که هست، فقط بر عهده افراد مقابل صاحبان حق که به طور عمده دولت ها هستند، است. وانگهی، گفتمان حقوق بشر تکلیف را از حق استخراج می کند، نه اینکه بخواهد حق را از تکلیف دولت ها استخراج کند. بنابراین پرواضح است که برخلاف شهروندی، در این گفتمان اثری از تکلیف نیست و حق ادعاهای اخلاقی و به تبع آن ادعاهای حقوقی در پی تضمین میزانی از آزادی اند تا موجودیت و فاعلیت اخلاقی فرد

۱۳. لازم به توضیح است که در ارتباط با نسل سوم حقوق بشر تحت عنوان «حقوق همبستگی solidarity rights» که شامل حقوقی نظیر حق توسعه، حق بر محیط زیست سالم، حق بر میراث مشترک بشریت، حق بر صلح و ... می شود، برخی از اندیشمندان بخصوص کارل و سکا (Vasak) معتقد اند علاوه بر مردم و ملت دولت ها هم صاحب حق اند. البته می توان گفت حق دولت ها (مثلاً حق بر توسعه) در مقابل دولتهاست نه در مقابل ملت ها.

حفظ و تضمین شود.

ماهیت حق‌های مزبور فردی است. زیرا، این حق‌ها به فرد انسان بدان علت که انسان است تعلق گرفته و در مرحله استیفا و اجرا نیز می‌تواند به شکل فردی^{۱۴} آنها را اجرا و مطالبه کند. ذکر این نکته نیز لازم است که حقوق فردی در مقابل حقوق جمعی به کار گرفته می‌شود. حقوق جمعی^{۱۵} نیز به حقوقی اطلاق می‌شود که به یک جمع، گروه، جامعه یا جمعیت از جهت و به واسطه جمع بودن به آنها تعلق می‌گیرد و در مرحله اجرا نیز به شکل جمعی استیفا می‌شود.

حقوق شهروندی یا حقوق مربوط به شهروندی بیش تر ماهیت جمع‌گرایانه دارند تا فردگرایانه. برای مثال، حق مشارکت در امور سیاسی جامعه و حق رأی دادن و حق تحزب حداقل همگی در سطح استیفا و اجرا ماهیتی جمع‌گرایانه دارند.

به بیانی دیگر، حقوق بشر برای حمایت فرد در مقابل دولت است که سرشتی فردی دارند و از انسان در مقابل دولت حمایت می‌نمایند. در این مفهوم، چون توازنی بین قدرت فرد و جامعه و دولت وجود ندارد، حقوق خدشه‌ناپذیری برای او در نظر گرفته می‌شود تا وجود و حیثیت انسانی فرد در مقابل دولت حفظ شود. دولت نیز وظیفه حفظ آنها را بر عهده دارد. [۴: ۸۲] اما شهروندی از ابتدا صرفاً یک حق نبوده، بلکه به صورت حق و تکلیف توأماً تجلی می‌یابد و مفاهیمی همچون تعلق^{۱۶} و اخلاق مشارکت^{۱۷} در آن وجود دارد. نکته دیگر حوزه حق‌هاست. حوزه حقوق شهروندی محدود به سرزمین یک

14. individual rights

15. collective rights

16. belonging

17. ethic of participation

دولت - ملت است زیرا، رکن اساسی شهروندی مفهوم عضویت است، در حالی که حقوق بشر داعیه جهان شمولی دارد و چنین رکن هایی را در بهره مندی از حقوق و آزادی ها دخالت نمی دهد.

از آنچه گفته شد، نباید این طور برداشت کرد که نسبت حقوق بشر و شهروندی و حقوق مربوط به آن نسبتی متباین است و این دو مفهوم هیچ ارتباطی با هم ندارند. در نگاهی دقیق تر، به معنای فلسفی این دو حق مبانی مشترکی خواهیم یافت: برابری، آزادی و خودمختاری انسان.

اعمال حقوق شهروندی نیازمند بهره مندی از حقوقی است که آن را به عنوان حقوق بشر می شناسیم و بسیاری از این حقوق را میثاق ها و قطعنامه های بین المللی شناسایی و تضمین کرده اند.

پشتیبان و تضمین کننده اصلی هر دوی این حقوق نیز دولت ها محسوب می شوند. در واقع، می توان گفت که حقوق مدنی و سیاسی منطقه هم پوشانی است که حقوق بشر و حقوق شهروندی را به هم مرتبط می نماید. زیرا، حقوق مدنی که از تمامیت جسمانی و معنوی فرد حمایت می نمایند، یا حقوق سیاسی که فرد را برای مشارکتی توانمند در زندگی سیاسی آماده می نمایند، فصل مشترک حقوق بشر و شهروندی است. البته، با توجه به تفسیر تاریخی ارائه شده، ماهیت حقوق شهروندی به حقوق سیاسی که مربوط به حق تعیین سرنوشت است و اغلب با مشارکت محقق می شود، قرابت بیش تری دارد.

نتیجه گیری

گفتمان های شهروندی و حقوق بشر گرچه پیوندهای زیادی با هم دارند و برای آنها مبانی مشترکی همانند برابری و آزادی می توان یافت و در تعیین

حقوق و آزادی‌ها هم پوشانی خواهند داشت (به ویژه فهرست نمودن حقوق مدنی و سیاسی این امر را روشن تر خواهد کرد)، سرچشمه‌های هر یک از این گفتمان‌ها جداست. شهروندی که سیستمی است اجتماعی و سیاسی برای محدودسازی دولت و مدیریت اجتماعی، لزوماً مفهومی هنجاری، انگاشته نمی‌شود. زیرا، پیوندهای عمیقی که با ارزش‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دارد، آن را به تحولات تاریخی نزدیک نموده و حتی در این چهارچوب بوده است که شکل واقعی خود را پیدا نموده است. این در حالی است که حقوق بشر مفهومی کاملاً هنجاری و اخلاقی است. رابطه دوسویه حق - تکلیف مدارانه که وضعیت شهروندی را ایجاد می‌کند، در روابطی که حقوق بشر موجد آن است، ماهیتی یک‌سویه و مطالباتی دارد. زیرا، حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی حق - ادعاهایی اند که افراد از دولت مطالبه می‌کنند و حق آنها و تکلیف دولت محسوب می‌شوند.

ارزش‌های پایه‌ای حقوق بشر داعیه جهان‌شمولی و در نوردیدن مرزهای جغرافیایی را دارند. اما، چنانکه مشخص شد، رکن پایه‌ای شهروندی و حقوق شهروندی عضویت است و این امر به لحاظ تحولات تاریخی بوده است که حقوق بین‌الملل این مفهوم را به ملیت یعنی عضویت در یک دولت - کشور (تابعیت) پیوند زده است. مطابق تفسیر تاریخی و مفهومی، حوزه مشترک و هم‌پوشان این دو عرصه حقوق مدنی و سیاسی است. با وجود این، قرابت شهروندی و حقوق شهروندی با حقوق سیاسی بیش‌تر و عمیق‌تر است؛ چرا که ایده بنیادی در شهروندی حق تعیین سرنوشت است. پرواضح است که بهترین سازوکار اعمال این حق مشارکت است.

سخن آخر اینکه، شهروندی و حقوق مربوط بدان و حقوق بشر در مبانی

و هدف‌هایی که در پی آن‌اند، مشابهت‌ها و هم‌پوشانی‌های زیادی دارند. وانگهی، در مقام بیان و فهرست حقوق نیز، برخی حقوق هم‌جهان‌شمول‌اند و هم سرشتی شهروندمدارانه (به علت عضویت در جامعه سیاسی) دارند.

منابع

۱. اندرو ولوین؛ طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی؛ مترجم: زیبا کلام، سعید؛ انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۲. برناردی، برونو؛ مردم سالاری در تاریخ و اندیشه غرب؛ باقری، عباس؛ نشر نی، ۱۳۸۲.
۳. ژاک، مورژنون؛ حقوق بشر؛ مترجم: نقیب زاده، احمد؛ انتشارات دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
۴. فالکس، کیت؛ شهروندی؛ مترجم: دلفروز، محمد تقی؛ چاپ غزال، تهران، ۱۳۸۱.
۵. قاری سید فاطمی، سید محمد؛ حقوق بشر در جهان معاصر، ۱۳۸۲.
۶. کاستلز، استفان و دیوید سون، آ.؛ مهاجرت و شهروندی؛ مترجم: تقی لو، فرامرز؛ انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
۷. مارتین لیپست، سیمود؛ دایره المعارف دموکراسی، مترجم: فانی، کامران و مرادی، نوراله؛ جلد دوم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، بهار ۱۳۸۳.
۸. میرموسوی، سیدعلی؛ اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی، دولت و تحول در اندیشه سیاسی معاصر شیعه؛ نشر نی، ۱۳۸۴.
۹. همتی، معجبتی و اسماعیل زاده، حسن؛ حقوق شهروندی و مشارکت در اداره امور شهر؛ در: مقالات برگزیده همایش حقوق شهروندی؛ اداره کل اجتماعی و فرهنگی قوه قضائیه.

10. Hywood, Andrew; **Key concept in politics**; palyrav publication, 2004.
11. pierson, cristofer; **The modern state**, Routledge, London, 1996.

